

اهتمام شیعیان واقعی به خودسازی و تهذیب نفس*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقاله به تفسیر و شرح کلام امیرمؤمنان علی^ع در خصوص نشانه پرهیزکاران و شیعیان واقعی می‌پردازد. توفیق هر انسانی در تقویت نفس، ترقی، سعادت و تکامل پیش از هر چیز در گرو همت و اراده اوست تا فراگیری آموزه‌های تربیتی. خودسازی، خودپروری و تلاش و کوشش انسان برای پرورش و تربیت خود و نیل به کمال و سعادت و مبارزه با عوامل انحطاط و انحراف است. تربیت افزون بر عزم و اراده جدی، متربی، نیازمند مربی دلسوز است که با تعلیم رفتارهای درست به متربی و راهنمایی او به فضایل و کمالات اخلاقی و بازداشتن وی از زذایل اخلاقی، زمینه تربیت متربی را فراهم سازد. بدین منظور، تأمین نیازهای روحی و جسمی و نیز بهره‌گیری از اهرم تشویق و تنبیه، برای نیل به تربیت ضروری است.

از این رو، شیعیان واقعی به آنچه جاودانه و ماندگار است رغبت دارند، به آنچه فانی و گذراست دل نمی‌بندند. انسان عاقل با مقایسه جاودانگی و برتری آخرت بر دنیای فانی، هرگز حاضر نمی‌شود لذت گذرا و اندک و موهوم دنیا را بر سعادت ابدی و نعمت‌های جاودانه بهشت ترجیح دهد.

کلیدواژه‌ها: شیعیان، خودسازی، تهذیب نفس، غرایز، تربیت، ماهیت عقل.

مقدمه

اثرگذار است، اما اگر فرد اراده و عزم راسخی برای تربیت و تزکیه خود نداشته باشد، کار مربی بی نتیجه می ماند و تربیتی حاصل نمی شود. وقتی تربیت و راهنمایی های مربی مؤثر و مفید است که با اراده و عزم تربیت پذیر برای تربیت خویش توأم گردد.

تربیت انسان از دو بخش تعلیم و تربیت تشکیل یافته، که بخش نخست بر عهده مربی است و وی با تعلیم رفتارهای درست به تربیت پذیر و راهنمایی او به فضایل و کمالات اخلاقی و بازداشتن او از ردای اخلاقی و رفتار ناپسند و کنارزدن موانع تربیت از برابر تربیت پذیر، زمینه پیشرفت، رشد و تربیت را فراهم می آورد. آن گاه فرد تربیت پذیر با استفاده از تعلیم و راهنمایی مربی، خود را تربیت و تزکیه می کند و بر اثر تربیت صحیح خویش به فلاح و رستگاری دست می یابد. اگر وی از تربیت ها و آموزش های صحیح و تمایلات متعالی فطری خویش بهره نبرد و اسیر هوا و هوس شود، فرجام او سقوط، گمراهی و بدبختی خواهد بود. خداوند با اشاره به نقش مستقیم و اساسی انسان در تربیت و تزکیه یا شقاوت و بدبختی خود می فرماید: «وَتَنْفَسِي وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۷-۱۰)؛ و [قسم] به نفس [جان و روان] و آنکه آن را راست و درست ساخت [یا سامان بخشید] پس بدکاری و پرهیزگاری اش را به وی الهام کرد؛ به راستی رستگار شد هر که آن را پاک گردانید و پاکیزه داشت [از کفر و گناهان] و نومید و بدبخت شد کسی که آن را آلوده ساخت.

ماهیت نفس و معنای خوب یا بد معرفتی شدن آن

برخی می پندارند درون انسان دو نیرو به نام نفس و عقل وجود دارد. این تصور از آن ناشی می شود که در علم اخلاق، عقل و نفس در تقابل با یکدیگرند و در ستیز آن دو با یکدیگر، گاهی عقل چیره می شود و گاهی نفس. ما می پنداریم درونمان موجود و نیرویی است به نام عقل که به کارهای نیک تمایل دارد و ما را به انجام دادن آنها فرمان می دهد و در مقابل آن موجود و نیرویی به نام نفس قرار دارد که ما را به انجام دادن کارهای بد وامی دارد و این دو نیرو با یکدیگر تراجم و درگیری دارند و گاهی عقل پیروز می شود و گاهی نفس. «نفس» در لغت، به استثنای مواردی که برای تأکید به کار می رود، مانند «جاء زيد نفسه»، بیشتر به معنای شخص یا من است. در

امیرمؤمنان علیه السلام بیستین نشانه پرهیزگاران و شیعیان واقعی را این گونه ترسیم می کنند: «إِن اسْتَصَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطَهَا سُؤْلَهَا فِيمَا إِلَيْهِ تَشَرُّهُ»؛ اگر نفس او در انجام دادن آنچه برایش دشوار است و بدان میل ندارد فرمان نبرد و سرکشی کند، هوس او را برنیورد تا او را از خواسته اش محروم سازد.

اگر شیعه واقعی، انجام دادن وظیفه و کاری که مرضی خداست بر نفسش گران آمد، به تربیت و تأدیب نفسش می پردازد و حتی خواهش مجاز و حلال نفسش را فراهم نمی آورد تا نفسش سرکش و نافرمان نشود. اگرچه نفسش به غذای لذیذ و زندگی مرفه تمایل دارد، آن را به خواسته ها و نیازهای ضروری عادت می دهد و غذای اندک و ساده می خورد و به لباس کهنه و ساده بسنده می کند و از پوشیدن لباس شیک و گران قیمت خودداری می کند. توفیق انسان در تربیت نفس، ترقی و تکامل، بیش از آنکه در گرو فراگیری آموزه های تربیتی و استفاده از مربی باشد، در گرو همت و اراده و عملش است؛ به تعبیر دیگر انسان، خود، نقش اساسی و کلیدی در تکامل و ترقی اش دارد و تأثیر وی در تربیت خویش بیش از تأثیر عوامل بیرونی است. نقش مربی، فراهم آوردن زمینه و بستر تربیت و عرضه الگوی تربیتی است و وی به انسان کمک می کند که به تربیت خود بپردازد؛ از این رو ما با اصطلاح خودسازی مواجه هستیم. این اصطلاح به معنای خودپروری و کوشش انسان برای پرورش و تربیت خود و رسیدن به کمال و تعالی و مبارزه با عوامل انحطاط و انحراف از حق است.

باغبان یا کشاورز در پرورش و تربیت و رشد درختان یا گیاهان نقش اساسی دارد؛ یعنی وی در مقام مربی با استفاده از تجربیاتش و با بهره گیری از ضوابط و اصول علمی در زمینه باغداری و کشاورزی، همراه با فراهم شدن شرایط طبیعی، امکان رشد گیاهان و درختان را فراهم می آورد. در این صورت فعالیت و تربیت و رسیدگی باغبان و کشاورز، مستقیم در رشد و تداوم حیات گیاهان و درختان مؤثر است و بدون دخالت او درختان و گیاهان خشک می شوند و از بین می روند. همچنین انسان در تربیت حیوانات تربیت پذیر نقش اساسی و مستقیم دارد و اگر وی نقشش را ایفا نکند، حیوانات تربیت نمی شوند؛ اما درباره انسان، با آموزش و راهنمایی فقط زمینه تربیت فراهم می آید و انسان به خواست خود به تربیت و تزکیه اش می پردازد و خودش نقش اساسی را برای تربیت خود فراهم می آورد. نقش مربی مهم و

خود را ارضا کند، اماره بالسوء است. افزون بر این گرایش‌های نفس، میل به کمال و گرایش به سعادت نیز وجود دارد که انسان را برای رسیدن به کمال به حرکت وامی‌دارد. شاید مفهوم سخن خداوند در قرآن «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸) همین باشد که گفتیم؛ یعنی یک سری گرایش‌ها در نفس، ما را به تقوا می‌کشاند و گرایش‌های دیگر به فجور. البته ما مصادیق تقوا و فجور را با راهنمایی عقل و وحی می‌شناسیم، پس خداوند آنها را به ما الهام کرده است (مصباح، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۴).

ماهیت عقل و معنای تقابل آن با نفس

عقل، قوه‌ای ادراکی است که مشخصه اصلی آن ادراک کلیات است و هیچ‌گونه میل و گرایشی در آن نیست و در اصل قوه عقل از سنخ تمایلات و غرایز نیست و اگر گاهی نیز میل و گرایشی به عقل نسبت داده می‌شود، نسبتی مجازی و «اسناد الی غیر ما هو له» است. چنان که گاهی می‌گوییم چشم من از دیدن فلان منظره لذت می‌برد، درحالی که درحقیقت، لذت بردن، مربوط به چشم نیست. کار چشم، فقط دیدن است و لذت بردن، مربوط به نفس و روح انسان است. آن‌گاه برحسب اختلاف مدرکات عقل، ما عقل را به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌کنیم. اگر مسئله ادراک‌شده از امور عملی نباشد، مثل علم به حقایق خارجی و علم به خدا و صفات ذاتی او، به این اعتبار عقل را عقل نظری می‌نامیم. اما اگر مدرک از امور عملی باشد، مانند ادراک حسن عدل و قبح ظلم، خوبی توکل، نیکویی تسلیم و رضا، وجوب نماز و استحباب سحرخیزی و... به این اعتبار عقل را عقل عملی می‌نامیم. بنابراین نفس ما دو قوه مجزای ادراکی ندارد، بلکه فقط یک قوه ادراک‌کننده در نفس وجود دارد، اما چون متعلق ادراک متفاوت است، می‌توان به آن اعتبار عقل را به دو قسم عقل نظری و عملی تقسیم کرد (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۹۷ و ۹۸).

اگر در علم اخلاق گفته شده است که عقل و نفس باهم مبارزه می‌کنند و این دو در مقابل هم پنداشته شده‌اند و در این ستیز و مبارزه، گاهی عقل پیروز می‌شود و گاهی نفس، برای آن است که مطالب به ذهن نزدیک‌تر، و درکش آسان‌تر شود، وگرنه این دو در عرض هم نیستند، زیرا نفس، خواهش‌ها و میل‌هایی دارد و عقل، چراغی است که راه را روشن می‌کند و سرانجام قوه تصمیم‌گیری که مرتبه‌ای از نفس است و از جوهر نفس برمی‌خیزد، بین عقل و

اصطلاح فلسفی، «نفس» به معنای روح به کار رفته است؛ اما به نظر ما «نفس» به معنای روح نیست، زیرا در قرآن نفس به خداوند نیز نسبت داده شده است، در آنجا که قرآن از قول حضرت عیسی خطاب به خداوند می‌فرماید: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» (مائده: ۱۱۶)؛ تو آنچه در نفس من است، می‌دانی و من آنچه در نفس توست، نمی‌دانم. در این آیه نفس به خداوند نسبت داده شده است، درحالی که خداوند روح ندارد. بنابراین در کاربرد «نفس» در قرآن همان مفهوم لغوی منظور شده، که در آن «نفس» به معنای من یا خود است. براساس این کاربرد و تعریف، نفس در انسان همان هویت یکپارچه است که با وجود تغییرات و دگرگونی‌های اندام وی در طول عمرش، آن هویت یکپارچه ثابت می‌ماند و تغییری در آن رخ نمی‌دهد.

با توجه به اینکه مفهوم کاربردی نفس چیزی جز معنای لغوی آن نیست، باید بگوییم علت خوب و بد معرفی شدن نفس در موارد گوناگون این است که خداوند دو نوع گرایش در نفس قرار داده است: گرایش به خیر و نیکی و گرایش به شر و بدی. البته منظور این نیست که خیر و شر در نفس ما جای دارند، بلکه مصادیقی که عناوین خیر و شر بر آنها صدق می‌کند، در نفس ما ریشه و پایه دارند؛ یعنی در فطرت ما گرایش‌هایی به سوی اموری که عنوان خیر بر آنها منطبق است، وجود دارد و همچنین گرایش‌های دیگری به سوی اموری که عنوان شر بر آنها تطبیق می‌کند، وجود دارد. نه اینکه در نفس انسان گرایش به «خیر بمانه خیر» و گرایش به «شر بمانه شر» وجود داشته باشد.

پس گرایش‌هایی که در انسان هست به لحاظ مصادیق اخلاقی خارجی تنوع می‌یابد. نفس انسان نیز براساس تنوع این گرایش‌ها متنوع می‌شود و به لحاظ دسته‌ای از این گرایش‌ها «نفس اماره به سوء» نام می‌گیرد. بر این اساس امیال و غرایز و شهوات موجود در نفس، ما را وامی‌دارند که به دنبال بدی‌ها و کارهای زشت برویم. قرآن در این زمینه می‌گوید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف: ۵۳)؛ خود [انسان] به بدی بسیار فرمان می‌دهد. گرایش‌های غریزی، ما را وامی‌دارند که به دنبال اشباع آنها برویم و اشباع آنها، هم از راه مجاز و مشروع ممکن است و هم از راه خلاف و نامشروع؛ زیرا میل غریزی کور است و خوب و بد را تشخیص نمی‌دهد، بلکه فقط می‌خواهد ارضا شود و در مواردی که نفس از راه خلاف و غیرمشروع

وقتی میل غریزی در انسان طغیان کرد و از تعادل خارج شد، امیال متعالی تحت الشعاع آن قرار می‌گیرند و امکان فعالیت آنها فراهم نمی‌گردد. انسان شکم‌پاره‌ای که از صبح تا شب در فکر خوردن است، از تحصیل علم و عبادت و جهاد بازمی‌ماند. انسان شهوت‌پرست، پیوسته درگیر تمایلات حیوانی و شهوت است و این تمایلات طغیان‌گر، چنان او را به خود مشغول می‌کنند که مجالی برای پرداختن به مسائل اصلی زندگی‌اش نمی‌یابد. آنچه می‌تواند امیال غریزی و حیوانی را تعدیل، و آنها را در جهت خیر و صحیح هدایت کند، تمایلات الهی و ارزش‌های معنوی است؛ تمایلاتی که مستقیم به بدن انسان مربوط نمی‌شوند، بلکه از روح و فطرت انسان ناشی می‌گردند و نیازهای متعالی روحی را تأمین می‌کنند. توجه به خداوند و سعی در اطاعت و بندگی خدا باعث می‌شود که انسان بر غرایز و شهوات غالب شود و با کنترل و مهار آنها از آنها در جهت صحیح استفاده کند. اما اگر انسان به رشد و ارتقای تمایلات معنوی خود نپردازد، و بر غرایز و شهوات کنترل نداشته باشد، در تزاخم بین انگیزه‌ها و کشش‌ها و امیال غریزی با امیال روحانی و معنوی، امیال غریزی پیروز می‌شوند و امیال روحانی و معنوی سرکوب می‌گردند.

تزاخم بین تمایلات انسان در گستره زندگی

تزاخم بین تمایلات انسان در همه زوایای زندگی وجود دارد؛ مثلاً یک دانشجو یا طلبه از یک سو در پی کسب علم است و برای آنکه به معلومات لازم دست یابد، باید از فرصت‌ها بیشترین استفاده را کند. او ناچار است شب تا دیروقت مطالعه کند و عقل برای دستیابی به توفیقات علمی، او را به تحمل بی‌خوابی و سختی‌ها وامی‌دارد و همچنین باورها و ارزش‌های دینی نیز مشوق او برای کوشش بیشتر در راه کسب علم‌اند؛ اما از سوی دیگر، میل به راحت‌طلبی مانع تلاش علمی او می‌شود. او مجبور است شب تا دیروقت درس‌های خود را مطالعه کند، اما اگر اراده و عزم جدی برای مطالعه نداشته باشد، وقتی خوابش گرفت کتاب را کنار می‌گذارد و می‌خوابد و اگر در خوردن غذا زیاده‌روی کرده باشد، صبح نیز دیر هنگام از خواب برمی‌خیزد؛ در نتیجه فرصت نمی‌یابد درس‌هایش را مطالعه کند یا آنکه انسان دوست دارد عبادت کند، اما دیگر تمایلات مانع پرداختن به آن می‌شود. این تزاخمت برای همگان در سراسر زندگی وجود دارد و فراوان تجربه شده‌اند. زندگی انسان میدان درگیری بین

تمایلات، تعیین‌کننده خواهد بود یا آنچه را ترجیح می‌دهد که به قوای غریزی مربوط است یا براساس راهنمایی عقل آنچه را به سعادت ابدی منتهی می‌شود، انتخاب خواهد کرد. عقل اصلاً از سنخ کشش نیست و کار ویژه آن نشان‌دادن راه است و با هیچ‌کس جنگ ندارد. چراغی است که می‌تابد و راه را روشن می‌کند. هرگاه می‌گویند که عقل با نفس مبارزه می‌کند، درحقیقت منظور، مرتبه‌ای از نفس است که به انگیزه کمال‌جویی با تمایلات و غرایز کور می‌جنگد. اینجا عقلی که خصم معرفی می‌شود، عقل مُدْرک نیست، بلکه منظور دسته‌ای از کشش‌هاست که حرکشان موافق روشنگری و سنجش عقل می‌باشد و درواقع عقل، آنها را تصدیق می‌کند، وگرنه عقل امری نیست که در آن کشش، حرکت، سوق‌دادن و تحریک وجود داشته باشد. پس مبارزه‌کردنش به لحاظ مبارزه دو مرحله‌ای نفس، یعنی گرایش‌هایی است که تزاخم پیدا می‌کنند. این گرایش‌ها باهم مبارزه می‌کنند و حاکم در بین آنها همان جوهر نفس است که تصمیم می‌گیرد (مصباح، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۸).

بازشناسی گرایش‌ها و تمایلات بد از خوب

روشن شد در نفس ما دو نوع گرایش وجود دارد: یکی گرایش‌های فطری به کمال، تعالی و خوبی‌ها؛ این گرایش‌ها و تمایلات چون منطق بر تشخیص و راهنمایی عقل است، در اخلاق، عقل بر آنها اطلاق می‌شود. نوع دوم، گرایش‌ها و تمایلات غریزی است که در راستای تأمین نیازهای جسمی و جنسی در انسان شکل گرفته‌اند. این گرایش‌ها و امیال به‌خودی‌خود ارزش یا ضدارزش نیستند، بلکه اگر از راه خلاف و غیرمشروع ارضا شوند، بد و ضد ارزش‌اند. امیال و غرایز، زمینه‌ساز بقای انسان و تداوم نسل‌اند. اگر میل به خوردن در انسان نبود، انسان غذا نمی‌خورد و بر اثر گرسنگی می‌مرد و نیز اگر میل جنسی در انسان وجود نداشت، انسان به آمیزش با جنس مخالف تمایل نداشت؛ از این رو امکان تولید نسل فراهم نمی‌شد؛ پس وجود این امیال و غرایز برای انسان لازم و ضروری است و استفاده مجاز و مشروع از آنها ارزش، مطلوب و منطبق بر راهنمایی و خیری است که عقل تشخیص می‌دهد. آنچه نامطلوب و بد است، طغیان و مرزشکنی امیال و غرایز و تأمین آنها از راه خلاف و غیرمشروع است. این بخش از تمایلات، مصادیق نفسی‌اند که در علم اخلاق در برابر عقل قرار گرفته است.

حیواناتی، چون شتر و اسب بودند که حیات، روح و نیازهای غریزی داشتند و تشبیه بدن به حیوانی چون شتر و اسب مناسب‌تر است از تشبیه آن به ماشین که روح ندارد و بی‌جان است. طبق فرمول علمای اخلاق، بدن و تمایلات آن باید در مقام مرکب در اختیار انسان و تحت کنترل او باشند؛ درغیراین صورت انسان به هدف و مقصد اصلی خود نمی‌رسد و برآوردن کامل تمایلات و نیازهای حیوانی، انسان را از پرداختن به نیازهای معنوی و روحانی بازمی‌دارد.

کسی که از شتر یا اسب در مقام مرکب استفاده می‌کند، باید به تمایلات مرکب خود توجه داشته باشد و به موقع، علوفه و آب را در اختیارش بگذارد و اگر خسته شد، به آن مجال استراحت دهد. همچنین به تمایلات عاطفی آن مرکب نیز توجه داشته باشد. آن که بر شتر ماده یا مادبانی سوار شده است که بچه یا کره دارد، باید بداند آن مرکب نمی‌تواند سریع بتازد و باید آهسته حرکت کند تا کره‌اش از آن عقب نماند و گاهی نیز آن مرکب باید بایستد و به کره‌اش شیر دهد. دل‌بستگی‌های عاطفی مرکب مانع از آن است که کاملاً در اختیار سوار قرار گیرد و سوار مجبور است حال مرکب خود را مراعات کند، هرچند دیرتر به مقصد برسد.

مولوی که در داستان‌پردازی و بیان منظوم اندرزها و معارف و آموزه‌های تربیتی بسیار ماهر و چیره‌دست است، داستان مجنون را نقل می‌کند. او بر شتر ماده‌ای سوار شد تا به‌تاخت خود را به لیلی برساند. از سویی مجنون عجله داشت تا خود را به لیلی برساند و برایش لحظات انتظار به‌سختی می‌گذشت، اما از سویی دیگر شتر که کره‌اش به دنبالش حرکت می‌کرد، نمی‌توانست سریع حرکت کند و پایه‌پای کره خود گام برمی‌داشت. همچنین تا مجنون از شتر غافل می‌شد، به سویی کره‌اش برمی‌گشت و از حرکت باز می‌ایستاد و هزارچندگاهی مجبور بود که توقف کند و به کره‌اش شیر بدهد. این وضعیت باعث شد در سفر مجنون وقفه و تأخیر فراوانی رخ دهد. در نهایت مجنون که برای رسیدن به لیلی سر از پا نمی‌شناخت، وقتی دید آن شتر به دلیل دل‌بستگی عاطفی به کره‌اش نمی‌تواند مرکب مناسبی برای او باشد، آن مرکب را رها کرد. مولوی چنین می‌سراید:

هوی ناختی خلفی و قُدّامی الهوی

و اِنّی و ایاها لمختلفان

همچو مجنون‌اند و چون ناقه‌اش یقین

می‌کشد آن پیش و آن واپس به کین

تمایلات است. میلی او را به کاری دعوت می‌کند و میل دیگر به خلاف آن فرامی‌خواند و در این میان میل قوی‌تر چیره می‌شود. ما باید با تقویت امیال و کشش‌های الهی و معنوی در خویش، به مهار و کنترل و تعدیل امیال حیوانی بپردازیم و فقط در حد لازم و ضرورت از امیال حیوانی استفاده، و از طغیان آنها جلوگیری کنیم.

همه تمایلات، چه مادی و چه معنوی، در فطرت انسان ریشه دارند، با این تفاوت که معمولاً میل‌های مادی و غریزی فعلیت دارند و خودبه‌خود شکوفا می‌شوند؛ مانند میل به خوردن و خوابیدن و غریزه جنسی. ولی امیال معنوی در انسان بالقوه‌اند و شکوفایی آنها در وضعیت‌ها و محیط‌های خاصی فراهم خواهد شد و نیازمند تربیت، پرورش و راهنمایی ویژه است. از همان آغاز زندگی و تولد، غریزی چون خوردن و آشامیدن در انسان فعلیت دارد و به‌تدریج دیگر غرایز حیوانی مانند غریزه جنسی در انسان فعلیت می‌یابد. اما پس از آنکه انسان به سن بلوغ رسید و عقلش کامل شد و تحت تأثیر وضعیت محیطی و تربیت، تمایلات معنوی در او شکوفا می‌گردد. شکوفاشدن و به‌ثمررسیدن تمایلات معنوی نیازمند قرارگرفتن در وضعیت محیطی خاص و بهره‌مندی از تربیت صحیح انسانی و الهی است؛ زیرا انسان به امیال حیوانی که پیش‌تر از امیال معنوی در انسان به فعلیت رسیده‌اند، عادت کرده، و ترک آن تمایلات و امیال برای او دشوار است. او برای اینکه بتواند این امیال را تعدیل کند، نیازمند کمک بیرونی است. او نیازمند کمک و دستگیری انبیاء، علما و مربیان شایسته است که او را از سیطره غرایز حیوانی و وسوسه‌های شیطانی نجات دهند. با بهره‌مندی از آموزش‌ها و تربیت‌های آنهاست که تمایلات معنوی در او شکوفا و تقویت می‌گردند.

دیدگاه علمای اخلاق درباره بدن و تمایلات حیوانی انسان

علمای اخلاق برای تبیین نقش تربیتی انبیا و مربیان شایسته در شکوفاکردن تمایلات معنوی و کنترل و تعدیل تمایلات حیوانی، با استفاده از آیات و روایات، تعبیرات و تشبیهاتی را به‌کار برده‌اند. آنان برای معرفی تمایلات حیوانی، گاهی واژه نفس را به‌کار برده‌اند و گاهی برای بیان نسبت بین تمایلات مادی و حیوانی با تمایلات معنوی و الهی و رجحان تمایلات قسم دوم، می‌گویند که بدن مرکب انسان است و از آن باید در حد یک وسیله و ابزار برای رسیدن به اهداف متعالی و تأمین نیازهای متعالی روح استفاده کرد. در گذشته، مرکب

خود و من، و به تعبیردیگر مرادف با انسان است و در کاربرد اخلاقی‌اش به معنای تمایلات حیوانی و غریزی است و قوه عاقله و نفس به معنای اخلاقی‌اش دو قوه انسان هستند. کارکرد قوه عقل، ادراک و در کنار وحی، برعهده داشتن نقش هدایت و راهنمایی انسان است. هرگاه سخن از جنگ بین عقل و نفس به میان می‌آید، یعنی میان تمایلات حیوانی یا غریزی و عقل تنش و تعارض رخ می‌دهد و اگر آن تمایلات حیوانی کنترل و مهار نگردند و طغیان کنند، منطوق و هدایت عقل، بی‌ثمر و انسان از مسیر حق منحرف می‌شود. آن‌گاه برای اینکه هدایت عقل بر انسان اعمال گردد و انسان از کمال مطلوبش بازماند، باید تمایلات حیوانی که نقطه مشترک انسان و حیوان است، تعدیل و کنترل، و از آنها در مسیر صحیح استفاده شود.

دشواری تربیت نفس و نقش تنبیه و تشویق در آن

باید در نظر داشت که تربیت و پرورش نفس و تعدیل و کنترل غرایز به تدریج و با حوصله و با استفاده از روش صحیح انجام می‌پذیرد که در این فرایند از مکانیزم تشویق و تنبیه نیز استفاده می‌شود. چنان‌که برای رام کردن اسب و سواری گرفتن از آن باید از مریبان ماهر استفاده کرد و برای دستیابی به این منظور زمان کافی در نظر گرفت. ابتدا مربی و مسئول تربیت اسب افسار آن حیوان را می‌گیرد و آن را در مسیر دایره‌شکلی حرکت می‌دهد تا اسب، تبعیت از دستورات مربی خود را فرا بگیرد. اگر اسب، چموشی کرد و حاضر نشد از مربی خود فرمان برد، مربی از علوفه آن می‌کاهد یا به‌گونه دیگر، آن اسب را تنبیه می‌کند تا آن اسب تسلیم مربی‌اش گردد. همچنین اگر آن اسب به فرمان مربی خود عمل کرد، برای تشویق، علوفه بیشتری در اختیار او می‌نهد؛ همانند دلفین‌ها. دلفین‌ها، پس از تمرین بسیار، کارهای نمایشی انجام می‌دهند و هرگاه کاری را که از آنها می‌خواهند به‌خوبی انجام دهند، برای تشویق، ماهی در دهانشان می‌اندازند و اگر تخلف کردند و در نمایش خود موفق نبودند، به آنها گرسنگی می‌دهند تا اطاعت کردن از مربی را بیاموزند و متوجه شوند اشتباه کرده‌اند. سرانجام با تمرینات بسیار، اسب چموش و ناآرام تبدیل به حیوانی مطیع و رام می‌گردد و به راحتی سواری می‌دهد.

ما نیز در فرایند تربیت نفسمان باید از گزینه تشویق و تنبیه استفاده کنیم. اگر نفسمان طغیان کرد و حاضر نشد به دستور عقل

میل مجنون پیش آن لیلی روان
میل ناقه پس پی کوره دوان
یک دم از مجنون ز خود غافل بُدی
ناقه گردیدی و واپس آمدی
گفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم
ما دو ضد پس هم‌ره نالایقیم
نیست بر وفق من مهر و مهار
کرد باید از تو عزلت اختیار

نقش قوه عاقله در کنترل نفس و تعدیل تمایلات و غرایز

بدن، مرکب ماست و تمایلات و غرایزی دارد، بدن نیاز به غذا، آب، مسکن و لباس دارد و برای اینکه حیاتش مختل نگردد، باید این نیازها تأمین شود و همچنین غریزه جنسی دارد و اگر به این غریزه رسیدگی نشود، افزون بر آنکه نسل انسان از بین می‌رود، زندگی او نابسامان و مختل می‌شود؛ از این جهت انسان باید غرایز و تمایلات حیوانی و مادی خود را برآورد. همچنین باید نفس خود را مهار کند و به کنترل غرایز و تمایلاتش بپردازد و اختیارش را به غرایز و تمایلات مادی نسپارد؛ زیرا در این صورت نفس انسان، سرکش و چموش می‌شود و با پرداختن کامل به هوس‌ها و غرایز حیوانی، فرجام انحطاط و سقوط را برای انسان رقم می‌زند. اگر انسان سوار اسبی چموش و سرکش شود و مهارش را رها کند، آن اسب وی را بر زمین می‌زند. هم باید آب و علوفه در اختیار اسب قرار دهد و هم آن را تربیت کند و مهارش را در اختیار گیرد، تا وقتی انسان سوار آن می‌شود، کاملاً مطیع و رام باشد و انسان را به مقصد برساند.

براساس توصیه علمای اخلاق، انسان باید به تمایلات غریزی خود رسیدگی کند و نباید از نیازهای بدنش غافل شود و مانند مرتاضان با ریاضت‌کشی به نیازهای جسمی و جنسی خود بی‌اعتنایی کند؛ زیرا در این صورت ناتوان می‌شود و نمی‌تواند به وظایف و فعالیت‌هایش بپردازد. اما انسان باید با تربیت نفسش و تنظیم برنامه تربیتی مناسب، همراه پرداختن به غرایز و تمایلات، غرایز و قوای حیوانی خود را کنترل، و تعدیل کند و قوه‌ای که می‌تواند قوای حیوانی انسان را کنترل، و از آنها در مسیر صحیح و کمال استفاده کند؛ عقل و قوه عاقله است.

چنان‌که گفتیم «نفس» در کاربرد و اصطلاح فلسفی به معنای

یا در هوای گرم تابستان از خوردن آب خنک خودداری کند تا این گونه نفسش را تنبیه کند. بکوشد خواسته‌های نفسش را اجابت نکند و اگر دلش غذای لذیذ خواست، آن را در اختیارش نهد و به غذای ساده و اندک بسنده کند. البته چنان که گفتیم نباید از ناحیه تأدیب و تنبیه نفس مانند روزه‌داری ضرری متوجه بدن شود. در هر صورت در مقام خودسازی و اصلاح نفس، انسان ناچار است جلوی سرکشی و طغیان نفس را بگیرد و برای اینکه خواسته‌های نفس تعدیل و کنترل شوند، باید نفس را از برخی خواسته‌های محروم و برخی چیزهای مکروه نفس را به آن تحمیل کند. اگر نفس از شب‌زنده‌داری خوشش نمی‌آید، سختی شب‌زنده‌داری را بر خود هموار سازد تا رفته‌رفته به شب‌زنده‌داری عادت کند. او باید از خوردن غذای شبهه‌ناک خودداری کند و اگر در منزل کسی مهمان شد و غذای شبهه‌ناک یا غذایی که خمس آن را نداده‌اند در برابرش نهادند، به هر بهانه‌ای از خوردن آن خودداری کند و روی نفس خود بگذارد، و دست کم معادل قیمت آن را بر ذمه بگیرد و بعد بپردازد.

مؤمنان راستین و اشتیاق به آخرت و بی‌اعتنایی به دنیا

حضرت، دربارهٔ بیست‌ویکمین نشانهٔ شیعیان واقعی می‌فرماید: «رَغْبَتُهُ فِيمَا بَيْنَيْيَ وَرَهَادَتُهُ فِيمَا يَفْنَى»؛ به آنچه ماندگار و جاودانه است، رغبت دارد و به آنچه فانی است دل نمی‌بندد. مضمون همین عبارت با عبارتی متفاوت در **نهج البلاغه** چنین آمده است: «قَرَّةٌ عَيْنِيهِ فِيمَا لَأ يَزُولُ وَرَهَادَتُهُ فِيمَا لَأ يَبْقَى» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۳)؛ روشنی چشم او در چیزی است که جاودانه است و آنچه را پایدار نیست ترک می‌کند.

شیعیان واقعی به آخرت و خداوند، که جاودانه و باقی است، رغبت و اشتیاق دارند و روشنی‌بخش دل و دیدگانشان را در آنها می‌دانند و از آنها خشنود می‌شوند و به لذت‌های دنیای فانی دل نمی‌بندند و آنها را کنار می‌نهند. در مقایسهٔ دو چیز که یکی پایدار و دیگری ناپایدار است، فطرت ما، امر پایدار را بر غیرپایدار ترجیح می‌دهد و این مسئله نیازمند تعلیم و راهنمایی دیگران نیست و هرکسی آن را درک می‌کند و عقل نیز به‌خوبی آن را می‌فهمد. اگر ما ظرفی که یک پرتقال در آن قرار دارد، با ظرف دیگری که چند پرتقال در آن قرار دارد، در برابر کودک قرار دهیم و از او بخواهیم یکی از آن دو را انتخاب کند، پرواضح است کودک بنابر تشخیص

عمل کند و درصدد برآمد که حتی از طریق ناصواب و نامشروع به تمایلات خود برسد، آن را تنبیه کنیم و از آنچه بدان علاقه و میل دارد محروم‌ش سازیم و آنچه را از آن کراهت دارد، به او تحمیل کنیم تا نفس تعدیل و اصلاح شود. در مقابل، اگر نفس با عقل همراهی کرد، آن را تشویق کنیم.

با لحاظ نقش تشویق و تنبیه در اصلاح، کنترل و تعدیل نفس، حضرت فرمودند که شیعیان واقعی و وارسته که به خودسازی مشغول‌اند و نفس را از سرکشی و طغیان باز می‌دارند، اگر در جریان اصلاح نفسشان، نفس سرکشی و نافرمانی کرد و آنچه را عقل و وحی فرمان می‌دهند، انجام نداد، با محروم‌ساختن آن از آنچه بدان میل دارد، تنبیهش می‌کنند. البته در تربیت بدن و تنبیه نفس باید به‌گونه‌ای عمل کرد که بدن از نیازهای ضروری و حیاتی خود محروم و بیمار نشود، مثلاً اگر نفس انسان نافرمانی کرد، برای تنبیه آن و برای اینکه نفس، مهار گردد و کنترل شود، انسان چند روز، روزه بگیرد. البته اگر روزه برای انسان ضرر دارد، باید نفس خود را به‌گونهٔ دیگری تنبیه کرد و نباید روزه گرفت. اگر روزه برای انسان ضرر داشته باشد و با این وصف روزه بگیرد، حرام مرتکب شده است. حتی دربارهٔ روزهٔ ماه رمضان برخی فقها فتوا داده‌اند که اگر روزه برای کسی ضرر داشت، اما او روزه گرفت، روزه‌اش باطل است و سپس باید قضای آن را به‌جا آورد؛ اما اگر بدن انسان سالم و توانمند است و تحمل سطحی از گرسنگی و تشنگی را دارد، می‌توان در مقابل نافرمانی از دستور خدا و سرپیچی، با روزه‌داری و تشنگی و گرسنگی آن را تنبیه کرد. مؤمنان وارسته و اولیای خدا، حتی در قبال ترک مستحبات، مانند ترک نماز شب، نفسشان را تنبیه و مجازات می‌کردند.

چنان که علمای اخلاق در کتاب‌های اخلاقی خود نوشته‌اند، انسان در مرحلهٔ خودسازی و اصلاح نفسش باید مراقبه و محاسبه داشته باشد، باید در طول روز بر رفتار و کردار و حتی بر اندیشه‌ها و خطورات قلبی‌اش مراقبت داشته باشد و مواظب باشد گناهی مرتکب نشود و اندیشهٔ باطلی به ذهنش راه نیابد. آن‌گاه شب، اعمالش را محاسبه کند. اگر خطا و اشتباهی انجام داده بود، استغفار، و خود را مؤاخذه و سرزنش کند. اگر گناه کبیره مرتکب شده بود، افزون بر مؤاخذه و سرزنش خود، به تنبیه عملی خود بپردازد؛ مثلاً روزه بگیرد

برخی روایات در وصف برخی شراب‌ها و نوشیدنی‌های بهشت آمده است که اگر قطره‌ای از آن در آب‌های دنیا بیفتد، همه آب‌های روی زمین شیرین و بسیار لذت‌بخش می‌شوند و دیگر آب تلخ و بدمزه‌ای روی زمین باقی نمی‌ماند. در مقابل اگر قطره‌ای از غسلین جهنم، که پیوسته در کام جهنمیان می‌ریزند، در دنیا بیفتد، همه موجودات زنده از بوی بدش هلاک می‌شوند. با این وصف فرد عاقل حاضر نیست آخرت را فدای دنیا کند. وی همه گرفتاری‌های دنیا و سختی چشم‌پوشی از لذت حرام را تحمل می‌کند تا به گرفتاری‌ها و سختی‌های ابدی دچار نشود و از لذت‌ها و نعمت‌های ابدی آخرت محروم نماند.

ما برتری آخرت بر دنیا و جاودانه بودن نعمت‌های بهشت را باور داریم. ما به تحمل ناپذیر بودن عذاب‌های اخروی و مقایسه‌ناپذیر بودن آنها با عذاب‌های دنیوی اعتقاد داریم؛ اما در مقام عمل، دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهیم. برخی از خوردن مال شبهه‌ناک و مال حرام و حتی مالی که از طریق ربا یا از هر روش نامشروع دیگری گرد آمده است، پرهیز ندارند. دلیل این رفتار، آن است که علم و اعتقاد ما به آخرت با باور و یقین همراه نشده است؛ اما شیعیان واقعی به آخرت یقین، و آن را باور دارند و ایمان آنها با یقین توأم گشته است و مانند کسی که حرارت آتش بدنش را می‌سوزاند، آنان سوزندگی آتش جهنم را باور دارند. چنان‌که ما در دنیا از خوردن میوه‌ها و شیرین‌های لذیذ لذت می‌بریم، آنان گوارایی و لذت‌بخشی خوردنی‌ها و نعمت‌های آخرت را باور دارند و لذت آنها را با کام جانیشان احساس می‌کنند. آنان آخرت را نسیه و پندار نمی‌دانند، بلکه آن را نقد، و حقیقتی ثابت و موجود می‌دانند و با همه وجود آن را احساس می‌کنند؛ از این رو حاضر نیستند آخرت و سرای جاودانه بهشت را فدای دنیای فانی کنند.

در یکی از فرازهای پیشین همین خطبه، حضرت درباره مرتبه ایمان شیعیان واقعی و ایمان و باور آنها به آخرت و بهشت و جهنم فرمودند: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ رَأَاهَا فَهُمْ عَلَى أَرَائِكِهَا مُتَكِنُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ دَخَلَهَا فَهُمْ فِيهَا يُعَذَّبُونَ»؛ حالشان به بهشت همچون کسی است که آن را در پیش خود می‌نگرد و بر پستی‌های آن تکیه زده، و باورشان نسبت به دوزخ چنان است که گویا در آن افکنده شده‌اند و در حال عذاب‌اند.

معیاری که حضرت درباره پایداری آخرت و فناپذیری دنیا در

چند پرتقال را بر یک پرتقال ترجیح می‌دهد یا میوه‌ای را برمی‌دارد که بزرگ‌تر است. این مثال درباره کم مفصل بود، ولی درباره کم متصل، مانند زمان نیز چنین است. اگر کسی مخیر باشد به جایی برود که یک ساعت در آنجا به تفریح و استراحت بپردازد یا به پارک و باغی برود و از صبح تا شب در آن به تفریح و گردش و شنا بپردازد و به او بیشتر خوش بگذرد، مسلماً مورد دوم را انتخاب می‌کند؛ زیرا زمان لذت‌بردن و تفریح بیشتر است.

پس ملاک نخست، برای ترجیح چیزی بر چیز دیگر کمیت است؛ مثلاً حجم چیزی یا اندازه آن بزرگ‌تر از دیگری باشد یا زمان استفاده از چیزی بیشتر از زمان استفاده از چیز دیگر باشد. ملاک دوم، کیفیت است و انسان در مقام مقایسه، آنچه را کیفیت بیشتری دارد، ترجیح می‌دهد. اگر دو شیرینی در اختیار کسی قرار دهیم که یکی شیرین‌تر و خوشمزه‌تر است، مسلماً شیرینی شیرین‌تر و خوشمزه‌تر را انتخاب می‌کند. قرآن به هر دو ملاک کمی و کیفی توجه دارد و برای هدایت مردم به گزینش مسیر سعادت، یعنی ترجیح آخرت بر دنیا، آخرت را چه از نظر کمی و چه کیفی، برتر از دنیا می‌داند و می‌فرماید: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (اعلی: ۱۷)؛ و سرای آخرت بهتر و پابنده‌تر است. هم در دنیا نعمت و لذت وجود دارد و هم در آخرت؛ اما لذت‌ها و نعمت‌های آخرت بهتر و پایدارترند. آن‌گاه اگر فرد آخرت را باور، و به آن اعتقاد راسخ داشته باشد، باید با همان ملاک و عقلی که در دنیا با آن آنچه را کمیت و کیفیت بیشتری دارد ترجیح می‌دهد، آخرت و لذت‌های ابدی و جاودانه آن را بر دنیای فانی و لذت‌های ناپایدارش ترجیح دهد.

ترجیح آخرت بر دنیا؛ نشانه هوشمندی و عاقل بودن مؤمنان راستین

البته امیرمؤمنان علیه السلام برای تبیین بیست و یکمین نشانه شیعیان واقعی، پایداری و جاودانگی آخرت و ترجیح کمی آن بر دنیا را برمی‌شمارند و می‌فرمایند شیعیان واقعی باهوش و عاقل و حسابگر هستند. وقتی میان دنیا و آخرت مخیر شدند، هرچند به مدت هزارسال از دنیا بهره‌مند گردند؛ اما چون دنیا و نعمت‌های آن فانی هستند و آنها باید روزی از دنیا بروند، و در مقابل سرای آخرت جاودانه است، و اگر ایشان به بهشت بروند همیشه از نعمت‌ها و لذت‌های بهشتی برخوردار خواهند بود، آخرت را بر دنیای فانی ترجیح می‌دهند. در

منابع.....

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین.
مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۶، اخلاق در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی
امام خمینی.
—، ۱۳۷۹، فلسفه اخلاق، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

اختیار ما قرار دادند، در جای جای قرآن به آن اشاره شده است؛ از جمله خداوند در یکی از آیات درباره جاودانگی آخرت و فناپذیری دنیا می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل: ۹۶)؛ آنچه نزد شماست پایان پذیرد و آنچه نزد خداست ماندنی است. اگر انسان عاقل این مقایسه را باور، و به جاودانگی و برتری آخرت بر دنیای فانی یقین داشته باشد، آیا حاضر می شود برای رسیدن به لذت اندک و موهوم دنیا از سعادت ابدی و نعمت های جاودانه بهشت محروم شود و هدایت و شقاوت ابدی آخرت را برای خود فراهم آورد؟

